

هم زبان کودکی باید گشاد

زهرة نیلی

آن روزها خبری از ماهواره، اینترنت و بازی‌های رایانه‌ای نبود. مادران هم ناچار نبودند از صبح تا شب کار کنند و زحمت بکشند و شب، خسته و بی‌رمق به خانه برگردند و دیگر توان قصه گفتن و لالایی خواندن برای بچه‌های‌شان را نداشته باشند. هنوز بسیاری از خانواده‌ها در شب‌های سرد و ساکت زمستان، گرد هم جمع می‌شدند و به قصه‌های شیرین مادر بزرگ، گوش می‌دادند. هم‌چون امیرارسلان، دل به عشق فرخ لقا می‌سپردند، بر مرگ سهراب اشک می‌ریختند، جوانمردی و دل به آتش زدن را از سیاوش می‌آموختند و دیوانه‌تر از مجنون، برای رسیدن به لیلای خود، روان می‌شدند.

اما امروز، کم‌تر مادر بزرگی است که با زبانی شیرین و کودکانه برای نوه کوچک خود از جهانی ناشناخته بگوید و با روایت افسانه‌های بسیار او را از شهر غصه‌ها به قصر قصه‌ها ببرد. گویی باد، روزهای شیرین کودکی را به تاراج برده، انگار کوچک‌ها، عطر اقاقی را فراموش کرده و خانه‌ها، حوض‌های کاشی آبی را از یاد برده‌اند و این چنین است که هر روز از ریشه‌های خود، بیشتر فاصله می‌گیریم و ارزش‌های دیرین خود را فراموش می‌کنیم، بدون آن که قدر و ارزش میراث فرهنگی و تاریخی خود را بشناسیم و آن را به کودکان مان بشناسانیم.

فریبرز دولت آبادی، معاون میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری می‌گوید: «ایرانیان، مردمی متمدن و با فرهنگ بوده‌اند و این فرهنگ، مابه‌ازاهایی داشته و دارد؛ مابه‌ازاهایی که گاه، جنبه مادی و ملموس دارند چون بناها و محوطه‌های تاریخی و گاهی هم‌چون شعر، ادبیات و موسیقی، جنبه مادی نداشته در شمار میراث معنوی ما جای می‌گیرند.» وی معتقد است: «درست است که میراث فرهنگی ما، آن قدر غنی است که به راحتی از بین نمی‌رود و مردم ما، آن چنان با این ارزش‌ها خو گرفته و به آن دل بسته‌اند که خود در نگهداری از آن می‌کوشند، اما پاسداری از این یادگاران ارزشمند، عزمی ملی می‌طلبد که اگرچه سازمان میراث فرهنگی، متولی آن است، به همکاری مداوم سازمان‌هایی چون صدا و سیما، آموزش و پرورش و دیگر سازمان‌های مرتبط نیاز دارد تا کودکان را با پیشینه تاریخی و فرهنگی‌شان آشنا کند.»

معاون میراث فرهنگی، بر این باور است که بسیاری از بچه‌ها به کمک کتاب‌های درسی، دنیای پیرامون خود را می‌شناسند. از این رو، بهتر است آموزش و پرورش با زبانی ساده و جذاب، کودکان را با فرهنگ و تمدن خود آشنا کند و نگذارد تا آداب و رسوم کهن ما به دست فراموشی سپرده شود.

مصطفی رحماندوست، از انتشار کتاب‌هایی برای کودکان در ارتباط با معرفی موزه‌ها و جاذبه‌های گردشگری خبر می‌دهد و می‌گوید: «ده-دوازده سال پیش، به پیشنهاد سیدمحمد بهشتی، رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی، کتاب‌هایی برای بچه‌ها نوشته و منتشر شد تا آنان را با موزه‌ها، آثار فرهنگی و جاذبه‌های گردشگری آشنا کند. اما با رفتن بهشتی، انتشار این کتاب‌ها متوقف شد...»

حسین جعفری، معاون فرهنگی سازمان میراث فرهنگی که وظیفه انتشار کتاب، چاپ پوستر، بروشور، تیزر تبلیغاتی و اقلام فرهنگی دیگر در زمینه شناساندن میراث فرهنگی برعهده اوست، از انتشار این‌گونه کتاب‌ها، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید: «بعید می‌دانم تا به حال کتابی در زمینه میراث فرهنگی و معرفی آداب و رسوم و غذاهای ایرانی برای کودکان نوشته شده باشد!»

دو عنصر تأثیرگذار در آموزش

پرداختن به میراث فرهنگی، تنها توجه به بناها و اشیای تاریخی نیست؛ چراکه ترانه‌های عامیانه و افسانه‌ها نیز در شمار میراث معنوی ما هستند و خانواده‌ها و مربیان، نقش مؤثری در شناساندن آن به کودکان دارند.

حسن ذوالفقاری، کارشناس آموزش و پرورش و مولف کتاب‌های فارسی، به نقش مهم آموزش و پرورش و خانواده‌ها در آشنا کردن کودکان با میراث فرهنگی شان اشاره می‌کند و می‌گوید: «هویت و ریشه‌های تاریخی بچه‌ها در خانواده شکل می‌گیرد؛ پدر و مادری که برای فرزند خود، قصه می‌گوید یا در گفتار خود از ضرب‌المثل‌های فارسی استفاده می‌کند، آگاهانه یا ناآگاهانه، فرهنگ ریشه‌دار خود را به نسل بعد منتقل می‌کند. آموزش و پرورش نیز با روش‌های گوناگون، می‌تواند بچه‌ها را با پیشینه تاریخی و فرهنگی خود آشنا کند.»

نویسنده کتاب «فارسی بنویسیم»، کتاب‌های درسی را از بهترین و مهم‌ترین ابزارها برای انتقال دانش و فرهنگ می‌داند و معتقد است: «مؤلفان کتاب‌های درسی با یک زبان هنری و غیر مستقیم و در قالب‌های گوناگون چون شعر، داستان و... می‌توانند مؤلفه‌های گوناگون فرهنگی را به کودکان آموزش دهند. برای نمونه، تصاویری که در کتاب اول دبستان آمده است، خانه ایرانی، وسایل ایرانی و چهره‌های کاملاً ایرانی را به بچه‌ها نشان می‌دهند.»

ذوالفقاری از کتاب «راهنمای فرهنگ و ادب ملی و بومی در کتاب‌های درسی» سخن می‌گوید که پنج سال پیش در قالب طرحی به آموزش و پرورش پیشنهاد داده شده و به دلایل گوناگون تاکنون پذیرفته نشده است. طرحی که جای خالی آن به شدت احساس می‌شود.

تعریفی روشن از میراث فرهنگی

پرداختن به میراث فرهنگی، نیازمند شناخت و آگاهی است و این درک عمیق در کم‌تر کسی به چشم می‌خورد. محمد میرکیانی، نویسنده نوجوان و مدیر گروه کودک و نوجوان شبکه دو، معتقد است: «تا زمانی که به تعریفی روشن و دقیق از میراث فرهنگی دست پیدا نکنیم، نمی‌توانیم راه‌های شناساندن آن به کودکان را دریابیم و برای رسیدن به آن‌ها برنامه‌ریزی کنیم.»

نویسنده کتاب «قصه ما مثل شد» که داستان ضرب‌المثل‌ها را روایت می‌کند، بر آن است که پرداختن به میراث فرهنگی، نیازمند شناخت و آگاهی است. حال آن که برخی مسئولان ما از این نگاه عمیق بی‌بهره‌اند و مردم نیز آن قدر درگیر مسایل و مشکلات اقتصادی هستند که به فراتر از آن نمی‌اندیشند. از این رو توجه به میراث مادی و معنوی به حاشیه رانده شده، چرا که این مقوله‌ها اندیشه مخاطب را نشانه می‌روند و مردم ما آن چنان که باید و شاید، خردورز نیستند. میرکیانی، اگرچه کتاب را قالب مناسبی برای شناساندن تاریخ و فرهنگ به کودکان می‌داند، معتقد است که تنها کتاب نمی‌تواند آداب و رسوم و فرهنگ ایران زمین را به کودکان معرفی کند.

افسانه‌هایی که فراموش می‌شوند

قصه‌ها و افسانه‌ها هم سفر می‌کنند، از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌روند و در هر جا و میان هر قومی دگرگون می‌شوند و با نیازهای فرهنگی آن قوم و قبیله هماهنگ و با پسند و سلیقه آنان روایت می‌شوند. در این سیر و سفر، گاه افسانه‌ها به هم می‌پیوندند و یکی می‌شوند، گاه از هم جدا شده، اجزای یک افسانه با افسانه‌های دیگر می‌آمیزند و رنگ و آهنگی نو می‌یابند. قصه‌ها و افسانه‌ها را مردم می‌سازند و می‌پردازند و هم آنان هستند که گاه با نام قصه‌گو و افسانه‌سرا در هر گوشه جهان، افسانه‌های پیشینیان را با روایتی نو صیقل می‌دهند تا آن را با دگرگونی‌هایی که در جهان روی می‌دهد، هماهنگ کنند. قصه‌گویی که اگرچه به باور بعضی، در دنیای صنعتی و پرشتاب امروز جایی ندارند، اما کودکان هنوز هم نوای دلنشین آنان و دنیای خیال انگیز قصه‌ها را از خاطر نبرده‌اند، به باور اسدالله شعبانی، شاعر و نویسنده کودک و نوجوان، قصه، بهترین و

معاون
میراث فرهنگی،
بر این باور است
که بسیاری از
بچه‌ها به کمک
کتاب‌های درسی،
دنیای پیرامون
خود را می‌شناسند.
از این رو،
بهرتر است
آموزش و پرورش
با زبانی ساده و
جذاب، کودکان را
با فرهنگ و
تمدن خود
آشنا کند و
نگذارد تا
آداب و رسوم
کهن ما
به دست
فراموشی
سپرده
شود

قصه‌خوانی مناسب‌ترین راه و شیوه‌ای است که می‌تواند همه قشرهای جامعه و به ویژه بچه‌ها را به فضایی خیالی ببرد و آن‌ها را از روزمرگی‌ها و دلمردگی‌ها برهاند. به همین سبب، جمع‌آوری قصه‌ها و انتشار آن به صورت کتاب، از کارهای بایسته‌ای است که باید به آن پرداخته شود.

اسدالله شعبانی، سراینده قصه امشب، افسانه‌ها را گونه‌ای بازسازی واقعیت می‌داند و معتقد است: «قصه‌ها و اسطوره‌ها، واقعیت را به انسان می‌نمایانند و بهتر زیستن را به او آموزش می‌دهند. همچنین، دامنه تخیل مخاطبان خود را گسترش داده، با بردن آن‌ها به جهانی خیالی و دیگرگون، حقیقت را به آنان نشان می‌دهند و ذهن و روحشان را لطیف می‌کنند.»

شعبانی با اشاره به قالب تمثیلی قصه‌ها می‌گوید: «قصه‌ها با زبانی نمادین، از نیازها و خواسته‌های درونی انسان‌ها سخن می‌گویند و با آشکار کردن آرزوهای پنهان آدمیان، تخیل آن‌ها را برمی‌انگیزند، اما مرز مشخصی میان افسانه، قصه، داستان و رمان وجود ندارد، جز آن که داستان‌ها از زبانی مستقیم و بی‌واسطه بهره می‌برند و بر بستر واقعیت جریان دارند، اما قصه‌ها در قالبی غیرمستقیم ریخته شده‌اند و به سمت سوررئالیسم یا فراواقع‌گرایی سیر می‌کنند.

وی قصه‌ها، افسانه‌ها و مثل‌ها را جزو ادبیات شفاهی برشمرده و معتقد است: «ادبیات و هنر را می‌توان به ادبیات و هنر رسمی و غیررسمی تقسیم کرد. به این معنی که نخبگان، اشراف و ثروتمندان جامعه از ادبیات و هنر رسمی برخوردار بوده‌اند و هنر و ادبیات غیررسمی نیز از آن توده مردم بوده است؛ ادبیاتی که به همت آنان شکل گرفته و سینه به سینه نقل شده تا به نسل حاضر رسیده است.»

مدیر نشر توکا، دنیای کودکان امروز را متفاوت با دیروز می‌داند و می‌گوید: «اگرچه امروز، همه‌چیز تغییر کرده و کودکان، آن‌چنان که باید و شاید قصه را نمی‌شناسند و وسایل دیگری چون تلویزیون، ماهواره و بازی‌های نرم‌افزاری، جایگزین قصه و کتاب شده‌اند و دیگر کمتر مادری است که برای بچه‌های خود قصه بگوید، هنوز قصه‌گویی، بهترین روش برای برقراری ارتباط با کودکان و آموزش دادن به آن‌هاست و به این علت است که جهان امروز، به افسانه‌ها روی آورده و توجهی ویژه به ادبیات شرق، چون هزارویک‌شب و داستان‌های مثنوی داشته است.»

شعبانی، افسانه‌ها را متعلق به همه گروه‌های سنی می‌داند و بر این باور است که همه انسان‌ها می‌توانند افسانه بخوانند و از خواندن آن لذت ببرند؛ چراکه افسانه‌ها چند لایه‌اند و لایه‌ای که برای کودکان در نظر گرفته شده، در سطح می‌گذرد و لایه دیگر برای پدر و مادرهایی است که پستی و زلالی خود را فراموش نکرده و با نگاهی متعهدانه به پیرامون خود می‌نگرند. از این رو، متولیان فرهنگی باید به حمایت از کسانی بپردازند که به گردآوری و انتشار افسانه‌ها همت گمارده‌اند.

ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی

متأسفانه امروزه قصه‌های عامیانه ایران، کارکردهای اجتماعی و فرهنگی خود را تا حد زیادی، به‌ویژه در جوامع شهری از دست داده‌اند و یکی از دلایل اصلی آن، به پدیدآمدن رقیبان قدرتمندی برای این‌گونه هنرهای قومی چون سینما، پویانمایی و... برمی‌گردد. از راه حل‌های اساسی برای حفظ این‌گونه هنرهای محلی و شفاهی، تبدیل این‌گونه‌ها به ژانرهای ادبی و هنری و با زبان معاصر است؛ هم‌چنان که بازنویسی قصه‌های عامیانه برای کودکان و نوجوانان و تبدیل قصه‌های محلی اقوام مختلف ایرانی به فیلم یا انیمیشن، از دیگر روش‌های مؤثر برای پاسداری از افسانه‌ها و ادبیات عامیانه است تا آن‌جا که امروز بسیاری از شخصیت‌های فیلم‌ها و داستان‌های غربی، قهرمانان افسانه‌های قدیمی‌اند که امروزی شده‌اند.

محمد میرشکرایی، مردم‌شناس و رئیس پیشین پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، هم‌چنین به گردآوری قصه‌های عامیانه مردم ایران، در قالب طرح ادبیات شفاهی اشاره می‌کند و می‌گوید: «پژوهشکده مردم‌شناسی، تاکنون تعدادی از قصه‌های عامیانه موجود در ایران را در قالب ۱۰ جلد کتاب منتشر کرده است و بسیاری از این قصه‌ها و افسانه‌ها، به صورت گزارش‌های تحقیقی در آرشیو پژوهشکده نگهداری می‌شود. از سوی دیگر، بازنویسی متون کهن ایران برای کودکان و نوجوانان، در دستور کار این مرکز قرار دارد.»

وی، با اشاره به ضرورت بازنویسی زنده و جذاب قصه‌های عامیانه می‌افزاید: «برخی سازمان‌های دولتی، از جمله پژوهشکده مردم‌شناسی، به گردآوری گونه‌های مختلف ادبیات شفاهی پرداخته و از پژوهشگران در زمینه انتشار آثارشان پشتیبانی کرده‌اند، اما گردآوری قصه‌های عامیانه، بدون به‌روز کردن و تبدیل آن به متن‌های جذاب برای کودکان و نوجوانان، چندان به کار نمی‌آید و ما تلاش می‌کنیم تا به نقد و بررسی افسانه‌ها و روزآمد کردن آن‌ها بپردازیم. روزها از بی‌همی‌گذرد، کودکان بزرگ می‌شوند، بدون آن‌که با پیشینه فرهنگی و تاریخی خود آشنا شوند و قصه‌ها و افسانه‌های خود را بشناسند، در حالی که همین کودکان، هری‌پاتر و مرد عنکبوتی را به خوبی می‌شناسند.»

به راستی، کاستی‌های کارمان کجاست؟ چرا ما ایرانیان نتوانسته‌ایم فرهنگ غنی خود را آن‌گونه که باید و شاید، نه به جهانیان که به کودکان خود بشناسانیم؟ اگر کودکان امروز، مخاطب فیلم، سی‌دی و بازی‌های رایانه‌ای هستند، چرا ساعت‌ها به انتظار می‌نشینند تا ترجمه تازه هری‌پاتر را تهیه کرده، با ذوق و شوق بخوانند؟ و هزاران جای دیگر که پاسخ به آن عزمی ملی می‌طلبد.

ذوالفقاری

از کتاب

«راهنمای»

فرهنگ و ادب

ملی و بومی در

کتاب‌های درسی»

سخن می‌گوید

که پنج سال پیش

در قالب طرحی

به آموزش و

پرورش

پیشنهاد داده شده

و به دلایل گوناگون

تاکنون پذیرفته

نشده است.

طرحی که

جای خالی آن

به شدت

احساس

می‌شود